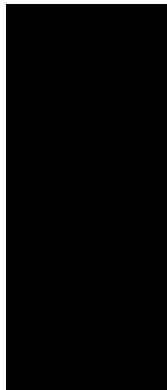


بِسْمِ
اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ



قِرْمَز

گری نویل
میلاَد و فادار





درباره‌ی کتاب

«گری نویل یک قرمز است!» این سرودی بود که در بهترین دوران دو دهه در اولدترافورد سر داده شد و اگر بتوانیم بگوییم که بازیکنی منچستر یونایتد را در خود خلاصه کرده است، او کسی نیست جز گری نویل. یک طرفدار یونایتد از همان دوران کودکی که با اراده راسخ و تلاش بسیار پرورش یافت و افتخار بازوبند کاپیتانی این تیم را کسب کرد. جنگجویی که به اصل و نصب خود افتخار می‌کند و با روحیه شکست‌ناپذیرش کمک حال یونایتد شد تا به تیم برتر سرزمینش تبدیل شود. بهترین مدافع راست نسل خود چه در باشگاه و چه در تیم ملی. از زمان بزرگ شدن در باشگاه کنار بکام، گیگز، اسکولز و همراه برادرش فیل، همیشه در مورد چگونه فوتبال بازی کردن، وفاداری، مدیر برنامه‌های فوتبال و اتحادیه فوتبال، دیدگاه خودش را داشت. رُک و راست، او حکایت‌های بسیاری در مورد شخصیت‌هایی دارد که منچستر یونایتد را شکل دادند و زمینه‌ساز تداوم موفقیت‌هایش شدند: کین، کانتونا، رونی، رونالدو و البته سر الکس فرگوسن.

قرمز، بیان منحصر به فردی از یک زندگی حرفه‌ای در اوج دنیای فوتبال است. به مدت بیست سال، گری نویل احساسات و هیجان‌اتش را بروز داد. این داستان اوست.

سخن نگارشگر

تقدیم به دخترانم: اما، مالی، سوفی - تمامی عشق‌هایم.
مامان و بابا - هیچ‌کدام از این‌ها بدون شما محقق نمی‌شدند. هر چه در توانتان بود و بیشتر از آنچه که می‌توانستم تقاضا کنم، در اختیارم قرار دادید. از صمیم قلب دوستتان دارم.
تریسی و فیلیپ - بهترین خواهر و برادر. عاشقتان هستم.
مامان بزرگ، بیل، مامان بزرگ، بابابزرگ - از شما ممنونم. خیلی خیلی دوستتان دارم.
منچستریونایتد، رئیس، کارکنان، بازیکنان، طرفداران. بابت تمامی کارهایی که برایم انجام دادید از شما ممنونم. حضور کنار افرادی که بهترین‌ها را از من تقاضا داشتند، کسانی که می‌توانستم به آن‌ها اعتماد کنم، آن‌هایی که مواظبم بودند، در کنارم می‌جنگیدند و دوستم داشتند، برای من الهام‌بخش و تجربه‌ای تکرار نشدنی بوده است. هر روز دل‌تنگ حضور کنار شما خواهم بود. همه شما را دوست دارم!

گری

مقدمه

چراغ‌ها خاموش شدند. ناگهان رختکن اولدترافورد در تاریکی فرو رفت. در تاریکی صفحه نمایشگری سوسو می‌زد و آن دوران حرفه‌ای من بود که در برابر چشمانم به اجرا در می‌آمد. رهبری کردن تیم، بالای سر بردن جام‌ها، شادمانی با اسکولزی^۱، وازا^۲، پکس^۳، حتی به ثمر رساندن تعدادی گل (البته که باید آرشیو را برای یافتنشان زیر و رو می‌کردند) و در نهایت دست دادن با رئیس که می‌گوید «ممنونم پسر» روی نمایشگر نقش بستند. از آن فیلم خبر نداشتم، ولی نمی‌شد پایانی بهتر از این که در رختکن منچستر و کنار رئیس، هم‌تیمی‌های آن دوران یونایتد و تمامی رفقای قدیمی همچون پکس، فیل^۴ و باتی^۵ غافلگیر شوی، وجود داشته باشد. کسی که فوتبال بازی می‌کند، به خاطر علاقه خود چنین می‌کند ولی از جوانب مختلف، این رختکن تیم است که به یادماندنی‌ترین خاطرات را برایش رقم می‌زند. آنجاست که در

۱- Paul "Scholsey" Scholes

۲- Wayne "Wazza" Rooney

۳- David "Becks" Beckham

۴- Phill Neville

۵- Nicky "Butty" Butt

شوخی‌ها سهیم می‌شوی، با هم تیمی‌هایت همراه می‌شوی، مزه می‌پرانی و قهرمانی در جام‌ها را جشن می‌گیری. رختکن محفظه‌ای محرمانه است که در آن به ماهیت یک تیم پی می‌بری. عزمم را جزم کرده بودم در شب گرامیداشت خود احساساتی نشوم. هیچ‌گاه با هیاهوی بسیار، راحت نبوده‌ام. تنها می‌خواستم از آن مقطع بگذرم. اما زمانی که فیلم پخش شد، می‌توانستم پر بکشم؛ من رویاهایم را زندگی کردم. می‌گویند خداحافظی برای برخی از ورزشکاران دشوار است؛ همچون پریدن از یک پرتگاه. افسرده می‌شوند و زندگی برایشان بی‌هدف می‌شود. ولی خداحافظی برای من ترسی نداشت. در آن لحظه که فیلم را تماشا می‌کردم، حس خوش‌شانس بودن به من دست داد.

تمام عمرم را برای یونایتد بازی کردم و این‌گونه نبود که فقط بازیکنی «تک-باشگاهی» باشم، بلکه در بزرگ‌ترین باشگاه این کره خاکی بازی کردم. در کودکی حسی در شما برانگیخته می‌شود و متعصب‌تان می‌کند؛ آن حس برای من، یونایتد بود. تابلویی بود که همیشه در بازی‌ها بین طرفداران دنبالش می‌گشتم. حدوداً ۱۵ سالی بین طرفداران بود و چنین ترتیبی داشت: «یونایتد، فرزندان و همسر!» فکر کردم آن عبارت را به عنوان اسم این کتاب انتخاب کنم؛ این اقدام برای همسرم تعجبی نداشت. این باشگاه زندگی مرا شکل داده و مفهوم ثابتی در کنار خانواده‌ام بوده است.

تمام آن سال‌ها را با لحظات شاد بسیار، همراه با برادرم بازی کردم. عضوی از بهترین تیم پایه‌ای بودم که می‌توانست وجود داشته باشد. در کنار دوستانی چون بکس، باتی، اسکولزی و گیگری. با کسب سه‌گانه، شاهد تحقق تمامی رویاها و آرزوهای دوران نوجوانی‌مان به شکل معجزه‌آسایی بودم.

از همان سن، نزد بهترین مربی ممکن (سر الکس فرگوسن) آموزش دیدم. دیدم که یونایتد را از باشگاهی با گذشته‌ای پرآوازه، به محترم‌ترین و پرافتخارترین نهاد ورزشی انگلیس تبدیل کرد و این کار را فقط با کسب قهرمانی‌های گوناگون انجام داد، بلکه فوتبال تهاجمی بی‌نظیری به نمایش گذاشت. در رختکنی بودم که رابسون^۱، کانتونا^۲، کین^۳، رونالدو و دیگر اسطوره‌های جاویدان در آن حضور داشتند.

من در موفق‌ترین دوران تاریخ باشگاه بازی کردم. در پایان همه‌ی این‌ها، باشگاه به رکورد

۱- Bryan Robson

۲- Eric Cantona

۳- Roy Keane : کتاب زندگی‌نامه‌ی او، به نام «نیمه‌ی دوم» توسط نشر گلاگشت به چاپ رسیده است

نوزده قهرمانی (در لیگ برتر) رسید. هنگامی که در سال ۱۹۹۲ نخستین بازی خود را انجام دادم و باشگاه تنها هفت بار قهرمان لیگ شده بود، چه کسی می‌توانست چنین چیزی را باور کند؟ عبور از لیورپول، لحظه‌ای ویژه در تاریخ بود.

رسیدن به آنجا به دنبال مسیری شگفت‌آور همراه با لحظه‌هایی فوق‌العاده حاصل شد ولی لحظات سختی هم بودند؛ آنگاه که نسبت به رئیس، باشگاه و بازیکنان شک وجود داشت. ناامیدی و درهم ریختن هم وجود داشت. مواقعی بودند که شخصیت‌هایمان مورد آزمایش قرار گرفت. در طول مسیر، فرازهای بسیار زیاد و نشیب‌های کم وجود، مفتخرم که پیراهن این باشگاه را تن کرده‌ام. با بازی کردن برای یونایتد، نمی‌توانید روز بدی داشته باشید؛ این چیزی است که همواره به بازیکنان جوان گفته‌ام. شاید در برهه‌ای فکر کنید روزگارتان خوش نیست اما لحظه‌ای که سر خم می‌کنید و به نشان روی سینه‌تان نظر می‌افکنید، همیشه روزی عالی در پیش است و من آن پیراهن را در بهترین بخش از این بیست سال، بر تن کردم.

۱.

یسری از جایگاه کی «گری نویل قرمز است و از لیورپولی ها، متنفر»

از همان ابتدا، یونایتد و جر و بحث را دوست داشتیم. از همین رو وقتی به مدرسه‌ای پر از طرفداران لیورپول رفتم، تلفیق ظریفی از این دو در کار بود. من در بَری^۱ بزرگ شدم، درست بالای منچستر ولی با توجه به پیراهن‌های لیورپول می‌شد پی برد که مدرسه‌ام نیز چند یارد بیشتر با آنفیلد فاصله ندارد. دهه هشتاد بود. لیورپول تیم موفق و مسحور کننده آن دوران بود و بنابراین تقریباً تمامی بچه‌های مدرسه طرفدارشان بودند. کمتر از ده مایل با اولدترافورد فاصله داشتیم اما می‌شد آنجا را مرکز مِرسی‌ساید^۲ دانست. البته تنها طرفدار یونایتد در زمین بازی نبودم ولی شرایط برای من این‌گونه به نظر می‌رسید.

نمی‌دانم واکنشتان به نادیده گرفته شدن چیست، ولی این کار مرا جنگجو بار آورد. خانواده پدری‌ام لجوج هستند و اهل بحث و جدل و من در مدرسه فهمیدم که خون نَسَب نویل در رگ‌هایم جاری است. اگر یک خاطره به یادماندنی از دوران تحصیل خود داشته باشم، جر و بحث با تمامی آن طرفداران لیورپول است. باید بیشتر وقت خود را به جای درس خواندن، به

۱- Bury

بخشی که در آن بندرلیورپول و شهرهای کناری آن قرار دارند. حومه‌ی رود مِرسی: ۲- Merseyside

درگیری با آن‌ها اختصاص می‌دادم. درباره‌ی بهترین بازیکن، بهترین زمین و بهترین لباس بحث می‌کردیم. این جر و بحث هرگز تمامی نداشت و گمان نمی‌کنم داشته باشد.

در آن روزها، لیورپول سوهان روحم بود. هر روز موفقیتشان را در مدرسه سرم می‌کوبیدند. دشمنی ما از همین‌جا شروع شد. آن دوران تمامی جام‌ها را برنده می‌شدند، ولی من هر چه بیشتر از موفقیت‌هایشان می‌شنیدم، بیشتر از باشگاه خود دفاع می‌کردم. تمام روز را با لجبازی در مورد یونایتد بحث می‌کردم. هر کسی فکر می‌کند در سالیان اخیر مدافع دُگم یونایتد بوده‌ام، باید ماجرای من در زمین بازی مدرسه چنتیلرز^۱ را شنیده باشد.

یونایتد جادویی‌ترین عنصر زندگی من بود. به عنوان یک کودک، زندگی را با تماشای بازی‌ها می‌گذراندم. رفتن به اولدترافورد، نقطه برجسته هفتگی من بود. به لطف پدرم، این باشگاه در خونم جریان داشت. او در تمام طول زندگی‌اش قرمزی متعصب بود. پدرم در ۹ سالگی برای تماشای دیدار نهایی جام حذفی سال ۱۹۵۸ به ورزشگاه رفت؛ جایی که یونایتد شجاعانه به بولتون و اندرز^۲، تنها چند ماه پس از رخ دادن حادثه مونیخ^۳ باخت. او سال‌های موفق تیم را زیر نظر سرمت بازی^۴ همراه با بست، لاو^۵ و چارلتون^۶ دید. او در طول سال‌های سخت دهه ۷۰ به تیم وفادار ماند و نظاره‌گر سقوط یونایتد به دسته پایین‌تر در ۱۹۷۴ بود. چه در هنگام پیروزی و چه در هنگام شکست، طرفداری از یونایتد عشق او بود. از زمانی که دستش در جیب خودش رفت، به ندرت مسابقه‌ای از تیم را از دست داد.

از همان روزهای نخست، می‌خواستم به او بپیوندم. زار می‌زدم و التماس می‌کردم تا مرا با خود ببرد. در نهایت تحت یک شرط خواسته‌ام را پذیرفت: تنها به شرطی با او می‌رفتم که حواس خودش و دوستانش را پرت نکنم. نمی‌توانم نخستین سفر خود از بری به سوی اولدترافورد را به خاطر بیاورم. پدرم می‌گوید چهار ساله بوده‌ام، پس باید سال ۱۹۷۹ بوده باشد. بازی نخست را به یاد نمی‌آورم ولی هنوز می‌توانم هیجان، شور و شوق و شادی نخستین سفرها را به یاد بیاورم.

به محض این‌که از پل بارتون عبور می‌کردیم و به آبراه منچستر می‌رسیدیم، قلبم تندتر

۱- Chantlers

۲- Bolton Wanderers

۳- حادثه سال ۱۹۵۸ مونیخ که در آن هواپیمای تیم یونایتد دچار سانحه شد و هشت تن از بازیکنان منچستر و سه تن از مسئولین کادر فنی جان خود را از دست دادند. سرمت بازی با صبر و به شکل شگفت‌انگیز تیم را به دوران اوج بازگرداند.

۴- Mat Busby

۵- Denis Law

۶- Bobby Charlton

می‌زد. این نشانی بر نزدیک شدن به زمین بود. به زودی مردم را می‌دیدم و ما هم پیاده می‌شدیم. معمولا ظهرها به ورزشگاه می‌رسیدیم و چیزی در کبابی مارتینا می‌خوردیم. این مغازه هنوز در انتهای خیابان سر مت بازی وجود دارد؛ درست جاده بالایی ورزشگاه. کیک و چیپس همیشه بود و سپس ساعت یک جلوی صف بودیم تا به جایگاه قدیمی کی^۱ برویم. پدرم با دوستانش دیدار می‌کرد ولی من مشکلی با این موضوع نداشتم. من هم در جمع خودم خوشحال بودم. او در آن پایین‌ها می‌نشست و من هم بالا می‌رفتم و سر جای خودم می‌نشستم که به همه جا مشرف بود. هرگز از تنها نشستن در آن نقطه خسته نمی‌شدم. اولدترافورد خالی می‌شد ولی هنوز آنجا بودم و غرق فضا، سر و صداها، نورها و بوها را به خاطر می‌سپردم. این‌ها تمام طول عمر با من بوده‌اند.

هنگامی که بازیکنان برای گرم کردن وارد زمین می‌شدند، می‌خکوب می‌شدم. هنوز می‌توانم آنولد مورن^۲ را به خاطر بباورم که آن شوت‌های کات‌دار را تمرین می‌کند. ابتدایی‌ترین خاطره زندگی‌ام بزرگ است: رقابت جو جُردن^۳ بر سر نبردی هوایی. روزی که برایان رابسون در زمین چمن اولدترافورد با یونایتد قرارداد امضا کرد، در اولدترافورد بودم. آن قرارداد ۱٫۵ میلیون پوندی، رکوردی در انگلستان به شمار می‌رفت. تنها شش سال داشتم ولی تصویر آن لحظه در ذهنم نقش بسته است. چه کسی فکرش را می‌کرد سیزده سال بعد با قهرمان خود در یک زمین و در آخرین مسابقه او در لیگ، هم‌بازی خواهم شد.

رابسون الگوی من بود، اگرچه از آن‌هایی نبودم که پوسترها را بر دیوار اتاقش بچسباند. هرگز در عمرم از کسی امضا و یادگاری نخواستم و واقعا نمی‌دانم چرا کودکان چنین می‌کنند. یک پیراهن منچستر یونایتد داشتم ولی هرگز آن را در اولدترافورد نپوشیدم. جذابیت برای من در افراد نبود. حتی با وجود این‌که در آن روزها تلفن همراه دوربین‌دار داشتم، هرگز دنبال این نبودم با بازیکنان عکس یادگاری بگیرم. عشق من به خاطر خود بازی بود. هیچ چیز نمی‌توانست بهتر از تماشای بازی یونایتد در عصر شنبه باشد.

از همان ابتدا بازیکنان یکدل را دوست داشتم و همین دلیل علاقه من به رابسون بود. هر چیزی که من از یک بازیکن یونایتد انتظار داشتم، در او خلاصه شده بود. او تا پایان هر بازی فداکاری می‌کرد و برای تیمش خون و عرق و اشک می‌ریخت. رهبری واقعی بود! هنگامی

۱- K-Stands

۲- Arnold Muhren

۳- Joe Jordan

که به محوطه جریمه وارد می‌شد، انگار که ماجرا سر مرگ و زندگی‌اش بود. این را می‌شد در صورتش و نحوه دویدنش دید. همه چیز برای او جنگ و نبرد بود. او بسیار مرا تحت تأثیر قرار داد.

در ادامه مارک هیوز^۱ و نورمن وایتساید^۲ هم مورد علاقه من واقع شدند. بیش از هر بازیکنی، بازی‌های این سه نفر را دنبال می‌کردم. آن‌ها استعداد بالایی داشتند ولی چیزی که از آن‌ها مورد علاقه من بود، این بود که چگونه تمام توانشان را می‌گذارند. همیشه آن‌ها را ستایش کرده‌ام.

بازیکنانی را می‌پسندیدم که به اندازه‌ی من، یونایتد را دوست داشتند، ولی از خودگذشتگی به تنهایی نمی‌توانست برای ما جام کسب کند. ما بازیکنان خوبی همچون آرتور آلبیستون^۳ و میک دوکسبری^۴ داشتیم ولی به هیچ وجه با لیورپول قابل مقایسه نبودیم؛ هر چند که من تلاش می‌کردم به شکل دیگری وانمود کنم. در طول سال‌هایی که به مدرسه می‌رفتم، یونایتد چندین بار قهرمان جام حذفی انگلیس شد (در سال ۱۹۸۳ مقابل برایتون و ۱۹۸۵ مقابل اورتون) ولی این لیورپول بود که قهرمان لیگ و جام اروپا می‌شد. آن‌ها حکمرانی می‌کردند.

با نگاهی به گذشته، باید به دستاوردهای لیورپول احترام بگذارم. با وجود این که از اعتراف به توانایی‌های آن‌ها متنفر بودم، ولی می‌توانستم کیفیتشان را ببینم. کسی که استعداد کنی دالگلیش^۵ را نفهمد، باید احمق باشد. چه طرفداری دوست ندارد که گرام سونس^۶، پیتر بردلی^۷ و جان آلدridge^۸ در تیمش باشند؟ من در خفا، مشغول ستایش استیو نیکول^۹ بودم. جان بارنز^{۱۰} زیادی مستعد بود و به همین خاطر از او متنفر بودم.

حالا قادرم لیورپول را به عنوان یک شهر شمالی سخت‌کوش دیگر ستایش کنم. می‌توانم

۱- Mark Hughes

۲- Norman Whiteside

۳- Arthur Albiston

۴- Mick Duxbury

۵- Kenny "King" Dalglish

۶- Graeme Souness

۷- Peter Beardsley

۸- John Aldridge

۹- Steve Nicol

۱۰- John Barnes

وفاداری طرفدارانشان را تمییز دهم و از این بگویم که لیورپول چگونه همچون منچستر می‌درخشد وقتی صحبت از موسیقی و فوتبال میان باشد. ولی تا پیش از این، از لیورپول متنفر بودم و از موفقیتش بیزار.

یونایتد تیم محبوب بود و به خاطرش، جلوی منطقی می‌ایستادم. در مدرسه به خاطر برابری رایسون، کاپیتان انگلیس و بهترین بازیکن کشور، فخر می‌فروختم. داد و بیداد می‌کردم که اولدترافورد بزرگ‌تر از آنفیلد است. و پاسخ همانند یک سیلی بر گونه‌ام بود: «بله؛ ولی لیورپول قهرمان لیگ شد و شما فصل را با اختلافی سی و یک امتیازی به پایان بردید.»

به میراث بزرگ بازی، بست، لاو و چارلتون استناد می‌کردم و این را از پدرم آموختم به خود بگویم که یونایتد به زودی به عرش باز خواهد گشت. ولی وقتی فصل را در رده سیزدهم و پایین‌تر از کاونتری سیتی و کوینز پارک رنجرز به پایان می‌رساندیم، باور چنین چیزی سخت بود. ما هزینه می‌کردیم ولی قهرمان نمی‌شدیم. گری بریتلس^۱ یا پیتر دَوَنپورت^۲ را می‌خریدیم و هیاهویی به پا می‌شد ولی به زودی دوباره نزول می‌کردیم. به نظر می‌رسید برای قهرمانی خواهیم جنگید ولی سر آخر به چیزی دست نمی‌یافتیم. با این همه من خاموش نمی‌شدم.

همچون طرفداران سیتی در سالیان اخیر بودم که با کینه‌های قدیمی بع بع می‌کنند. طرفداران سیتی بازی دربی را خیلی بزرگ جلوه می‌دادند و می‌گفتند طرفداران واقعی شهر منچستر هستند ولی بازی یونایتد-سیتی هیچ‌گاه چیز دندان‌گیری برای من نبود. (رقیب اصلی برای من) همیشه لیورپول بود و به لطف این دشمنی در دوران کودکی، همیشه هم همین‌گونه خواهد ماند. طرفدار فوتبال بودن هرگز تنها درباره تیمی که دوستش دارید نبوده و نیست. فوتبال درباره تنفر ورزیدن به تیم‌هایی است که دوستشان ندارید. فوتبال انگلیسی برای داشتن نگاهی قومیتی عالی است و همیشه میان یونایتدی‌ها و لیورپولی‌ها حاشیه خواهد بود.

به عنوان یک کودک، باید بارها و بارها زیر دستشان رنج می‌کشیدم. ولی همین دلیلی بر شیرینی هر پیروزی در ادامه زندگی‌ام بود. به همین خاطر هر بار پس از پیروزی برابر لیورپول، در زمین بالا و پایین می‌پریدم. به همین جهت همانند هر طرفدار واقعی دیگری، روبه‌روی طرفداران لیورپول نشان منچستر یونایتد را بوسیدم. تعصب من در نهایت برایم پنج هزار پوند هزینه داشت؛ جایی که دنبال گلی پیروزی بخش در اولدترافورد، اتحادیه فوتبال مرا به خاطر نحوه خوشحالی‌ام جریمه کرد. جریمه برایم خنده‌دار به نظر می‌رسید. همان‌گونه که آن موقع

۱- Gary Britles

۲- Peter Davenport

هم گفتیم، آیا خواستشان این است که همه ما را به ربات تبدیل کنند؟ چند بار می‌شنویم بازیکنان از طرفدارانشان خیلی فاصله دارند و برای باشگاهی که عضو آن هستند، ارزشی قائل نیستند؟ آنگاه فردی را بابت این که (عاشقی) واقعی است، جریمه می‌کنند. رقت‌انگیز است!

تنها پاسخ برخورد طرفداران لیورپول با خودم را می‌دادم. هرگز بابت سوءنیت‌هایی که طرفداران لیورپول نسبت به من داشتند، گله نکردم و این مسائل به حد کافی از همان دوران مدرسه برای من وجود داشته‌اند. برای سال‌ها باید به آهنگ‌ها گوش می‌دادم. در سالفورد کیز^۱ و هنگام بازگشت از یک مسابقه، این طرفداران لیورپول بودند که قصد داشتند خودروی مرا سرنگون سازند. تلاش کردند در را باز کنند و وقتی موفق به انجام این کار نشدند، درصدد بالا رفتن از ماشین برآمدند. خوشبختانه ترافیک به موقع روان شد و توانستم پیش از این که خودروی مرا کله پا کنند، از دستشان فرار کنم.

بازی دیگری با لیورپول در اولدترافورد، پلیس به من گفت باید به جای دیگری نقل مکان کنم چون دریافته‌اند که عده‌ای از اراذل مرسی‌ساید قصد دارند مرا بی‌خواب و ناآرام کنند. مجبور بودم کوله بارم را جمع کنم و راهی هتل شوم. همیشه و از همان کودکی می‌دانستم این رفتار پاسخ به اهتزاز در آوردن پرچمی بود که حامی‌اش بودم. ولی اگر فوتبال درباره طرفداری از تیم‌ها، مقایسه باشگاه من و شما در زمین بازی، در تراس‌ها، کلوپ‌ها و یا در زمین بازی مدرسه نیست، پس در مورد چیست؟

تا زمانی که زنده‌ام یونایتدی خواهیم بود. و بقیه هم بروند به جهنم!